

بین علم و دین

در بین جمعی از ما و جمعی از دیگران شایع است ، که انتشار و ترویج افکار علمی موجب تردید و شك در عقاید دینی است ، و یکی از نتایج اباحت علمی انکار هر رسالتی است که عنوان وحی و ایحاء را دارد ، و آنکه طرق علمی که بر مبنای تجربه و تحقیق پایه گذاری شده باشد ، حتماً هر نوع پرتوی از ایمان و عقیده بما و اراء الطبیعه را که در ذهن شخص بوده از بین می برد ، زیرا چنین شخصی متوجه بحقایق ظاهری بوده ، و نمی تواند با هر غیر ظاهری توجه داشته باشد ، و در نتیجه کافر و ملحد شده و در افکارش راهی بطرف معتقدات دینی باز نمی گردد .

این مطلب بطوریکه اشاره شد ، در بین جمعی از ما و دیگران شیوع داشته و در بعضی موارد هم ممکن است صحیح باشد زیرا جمعی از پیشوایان عام راهی شناسیم که تمام جهد و کوشش خود را در دفاع از این نظریه بکار برده ، و تا توانسته اند ایمان و عقیده دینی را بی پایه خوانده و دین مدنیت و فرهنگ جدید را فقط علم معرفی کرده اند و بس و نتایج تفرسات علمی را در اباحت مادی و حتی در اخلاق و آداب اجتماعی ، بجای دین و واجبات دینی گذارده اند . بخمنر وهگل و رنیاں و برتلو، این نظر را داشته و تعقیب کرده اند اینک مادر صدد نیستیم در این بحث از قدر و منزلت علم بکاهیم یا بحساب دین شأن علم را بالا ببریم ، بلکه مقصود اثبات این نکته است ، که بیچ وجه بین افکار علمی و معتقدات دین علاقه و ارتباطی در طرف توافق یا تنافر ، نیست و هر يك از علم و دین در میدان و حوزه عمل خود سیر می نمایند، ولی با سانی می شود علم و دین را در يك فرد عالم جمع دید ، هم چنین می گوئیم آزادی فکر و اندیشه یا متمرعات آن هیچگاه این معنی را ندارد ، که اساساً دین حقیقتی نخواهد داشت یا آنکه شرط وثوق و اعتماد بعلم ، کفرو الحاد است ، چنانکه بعضی از پیروان دین تصور نموده اند .

بعضی از اندیشمندان اروپا می گویند : مجال است دین و علم با هم اتفاق داشته باشند و مقصودشان از علم ، مجموعه علوم طبیعی جدید است . بآنها می گوئیم : پس چرا این علوم که بعقیده آنها هر امر مبهمی را روشن می کنند و هر موضوع پیچیده را تفسیر می نمایند چرا در اموری که مربوط باصول و ریشه موجودات عالم یا مربوط بکیفیت و نحوه وجود اشیاء است ، بکلی عاجز از توضیح و تفسیرند چنانچه خود گفته اند : علم احتیاج به بحث در طبیعت اشیاء و وجود آنها و کیفیت وجودی و اصول و ریشه آنها ندارد ، و بنا بر این می بینیم که علم در همه چیز دستگیر انسان متعیر نیست و آنچه را که فلاسفه ماوراء طبیعت آنرا بحث از علل می نامند اموری نیستند که علم (یعنی مجموعه علوم طبیعی جدید) آنها را روشن سازد ، زیرا کار علم بحث در علاقه بعضی از ظواهر طبیعت است با بعضی دیگر ، و هم چنین بررسی نظامات و قوانینی است که آن ظواهر را در حیات تضامنی آنها ثابت گردانیده و دست بدست میدهد .

کلود برنارد می گوید : باید در بررسیهای علمی بجای فکر کردن در علل اولیه موجودات ، در علاقه بین ظواهر آنها و شروط لازمه علاقه ها فکر کرد ، زیرا ما بقانون این ظواهر جاهلیم ، علم فقط ظواهر را دیده و آنها را بایک تحدید ریاضی محدود می کند و نمی تواند حقیقت اشیاء را ببیند بلکه فقط روابطی را که جامع بین ظواهر است مورد بحث قرار می دهد ، و بعبارة دیگر علم فقط سطح این عالم را لمس می کند و مجال است بکنه ماده پی ببرد و در جوهر آن نفوذ کند ، بنا بآنچه گفته شد علم که قدرت تعلیل مثلا سرفضاء و زمان و حرکت و اموری که این ظواهر بآنها بر می گردد ندارد ، چگونه ممکن است منشاء طبیعت و اصل و ریشه حیات را برای ما روشن نموده و بما بگوید که حیات از کجا و چگونه آمده و بکجا منتهی می شود .

ما اگر بتوانیم از صحت نظریه (سلاله بشر اولی) اطمینان پیدا کنیم و اینطور بنا گذاریم که بطور تصادف یا ناگهانی و بدون دلیل موجود شده چگونه می توانیم برون آمدن حیات را از یک ماده جامد تعلیل نمائیم و آنرا اثبات کنیم ، و چگونه می شود گفت مغز انسان از یک سلول جامد بوجود آمده است و چگونه جرئت می کنیم تمام

این حوادث را بماده‌ای نسبت دهیم که اصل آنرا نمی‌دانیم چیست یا بحرکتی منسوب کنیم که هیچ چیز از آن حرکت را نمیدانیم، و چگونه برای ما امکان دارد بفهمیم چرا و چگونه تطورات این عالم شروع شده و بچه راهی می‌رود و برای چه هدفی دائم در حرکت است، از اینها گذشته اگر بمقدورات انسان، و تاریکی و غموضی که آنها را پوشانیده، و بر معماهای محیط بر آن مقدورات، و بر اوضاع و احوال دائم‌التغییر، و بر مدنیت‌های بزرگ که از بین رفته، یا بوجود آمده و می‌آید، و بر جنبشهای خیرخواهانه در راه معرفت و آزادیها، و بر تحولات و تطورات با نظر توجه نگاه کنیم، حالت شخص مضطرب و نگران و متحیری را پیدایمی‌کنیم، که در حال غلق و پربیشانی چشم به مجهول دوخته و مثل اینکه به عدم یا مجهولی خطاب کرده و می‌پرسد: چگونه ما را بروی زمین آورده‌اند، تا احساس و فکر کرده و متألّم شویم، و حالاتی بر ما بگذرد و پس از گذشت آن حالات یکمرتبه بزیر خاک دفن شویم. و هر فضیلت و هر خیر و نیکی و هر درد و آلم را با خود ببریم، و مثل آن شود که اصلاً بروی زمین نبوده، یا فقط وسیله‌ای برای یکنوع حیات باطل و بی‌اثری بوده‌ایم.

با این ترتیب باید گفت و اینطور بنظر می‌رسد: همان گونه که علم بما هو علم وسیله‌ایست برای معرفت و شناختن ظواهر طبیعی، ایمان و عقاید دینی نیز وسیله‌ایست برای معرفت حقایق، یا طریقه‌ایست برای بحث و استکشاف حقایقی که علم جزا قرار بعجز خود در برابر آنها چاره‌ای ندارد.

آری علم امور طبیعی را جز پیچیده باحواس انسانی نمی‌بیند، نمی‌تواند کمال مطلق را از راههای مخصوص بآن درک نماید، یا امری را نفی کرده و امری را که از حیطة قدرت درک او خارج است اثبات کند.

از اینها گذشته علم با هر تعریفی که از آن بشود يك امر موقت و عارضی است یعنی تابع استنباط یا تفرس عقل است، و قانون تبدیل و تحول و تغییر که از خصایص و امتیازات فکر بشری است، در آن جاری می‌باشد، یعنی چه بسا موضوعاتی را که علم آنها را ثابت و لایتغیر می‌داند، بعداً خود علم آنها را انکار می‌کند، و با نظریات

مختلفی در مورد يك امر ابراز می‌گردد که بعداً مشمول تطورات علمی خواهد شد و حقیقت این است هر امری در پیشگاه علم قابل تجدید نظر یا از بین رفتن است .
 و معلومات مستنبط از فرضیه‌های نسبی علمی يك نتیجه ثابتی نیستند ، و علم جز همراهی با ظواهر طبیعت کار دیگری ندارد ، در این صورت حق انکار یا اثبات پیش بینی‌ها یا معجزه و خارق عادت یا خوارق نفسانی را که بخدا نسبت می‌دهند، ندارد .

خلاصه مطلب آنکه علم به تنهایی نمی‌تواند همه مشکلات انسانی را حل کند و فقط بر ظواهر امور ممکن است انطباق داشته باشد و بهیچ وجه حق دخالت در شئون روحی بشر که مافوق دائره نفوذ است ندارد و بهر درجه از اکتشاف برسد نمی‌تواند تمام خالجانات نفسانی انسان و عواطف و آنچه در درون او است نشان دهد .

علم در قرن گذشته فلسفه ماوراء الطبیعه را منکر شد ، و بسیاری از معتقدات دین را متزلزل کرد و از نفوذ و قدرت اعتقادات کاست ولی بالاخره در میدان اخلاق و عواطف و آداب، هنوز با دین اختلاف و کشمکش دارد . علم در صدد است اخلاق علمی که ناشی از عقل مجرد باشد ابتکار نماید ، ولی آیا چنین کاری می‌تواند بکند آیا می‌تواند احساسات انسانی را اداره کند ، و آیا بین علم و اخلاق غریزی انسان علاقهای هست که بتواند غذای وجدان و امیال و عواطف او را بدهد و بلند پروازیهایی او را بطرف نمونه‌های عالی از پیشرفتهای علمی که همه روزه در نواحی مختلف ماده حاصل می‌شود ، بکشانند . این است آن نکته‌ای که باید بدرك آن علاقه مند بود . بالاخره بر ما روشن است که علم ، یعنی مجموعه علوم طبیعی ، دخالتی در معنویات و روحیات بشر نداشته و نخواهد داشت ، و غذای روحی انسان را فراهم نمیسازد، مثلاً یکی از آن امور معنوی ، توجه ب ماوراء طبیعت در موارد گرفتاری است چنانکه در قرآن مجید قریب باین مضمون میخوانیم . اگر در دریا گرفتار امواج و طوفان شدند خدا را با اخلاص می‌خوانند و چون آنها را بخشکی رسانید از او رو می‌گردانند. باید از این طبقه پرسید آیا توجه انسان حتی علمای مادی در این قبیل رویدادها بیک نقطه غیر معلوم و استمداد از ماوراء طبیعت بکلی غلط و غیر منطقی است یعنی آن طرف

طبیعت چیزی نیست و هر چه هست همین ظواهر طبیعی است؟ اگر چنین است پس فرقی بین يك بشر جاهل یا حیوان یا يك فرد عالم نیست یعنی بین اینشتاین و ادیسون، یا بوعلی و فارابی مثلاً با يك مورچه و سوسک تفاوتی نیست و این چهار انسان عظیم‌الشان که آنهمه خدمات بزرگ بعالم انسانیت و بشریت نموده‌اند، با آن دو حشره فرقی ندارند. و آیا این همه دانشمندان و فلاسفه و انبیاء که با فاصله بسیار از یکدیگر آمده و رفته و بشر را متوجه عالم ماوراءالطبیعه نموده خواستند بشر را اغفال کنند تا مبادا مثل این آقایان بفهمند که خبری نیست و هر چه هست همین ظواهر است! باید با آنها گفت اینطور نیست خواسته‌اند به بشر بفهمانند که فقط این عالم محسوس ماده که هنوز بشر بر آن احاطه‌ای ندارد نیست و قطعاً نیمه دیگری دارد که مکمل این عالم می‌باشد زیرا بشر محیط بر عالم خود نیست تا همه چیز بر او کشف شود بلکه محاط است.

و بالنتیجه بشر باید بداند که عنوان کردن مطالب مخالف دین دلیل بر عدم تعمق‌گوینده متظاهر است و الا چگونه می‌شود فقط محسوسات را اصل در اشیاء دانست و خلاصه‌امر این است که مصدر اخلاق، احساسات دینی است. علم در ظواهر امور بحث می‌کند، علم هدف از تطورات جهانی را نمی‌شناسد. سرنفس انسانی بر علم مجهول است. ایمان هم مثل علم وسیله معرفت است. علم از تکوین اخلاق عاجز است علم در اصل و ریشه حیات بررسی نمی‌کند و فقط در حرکت حیات بحث می‌نماید. اخلاق در طبع انسان راسخ و ثابت است و بطوریکه گفتیم مصدر اخلاق فقط احساسات دینی است.

و امیدواریم که جوانان ما متوجه نکات باشند و ان شاء الله پس از آنکه مطالعات آنها بیشتر شد و معلومات نسبتاً کافی پیدا کردند خود در این امور غور و بررسی نموده و اظهار نظر کنند والسلام علیکم.